

گویا سه نفر از کاندیداهای ریاست «جمهوری» اسلامی ایران در جبهه اصلاح‌طلبان - البته به زبان و ادبیات خاص خود و متأثر از تلاشهای اصلاح‌طلبان گرد - توجه به «حقوق اقوام» را ضروری دانسته و حتی در مبارزات انتخاباتی درونی‌شان در مواردی سخن از فدرالیسم به میان آورده‌اند. در بین اپوزیسیون راست هم شاهد این ترک برداشتن رویه ناسیونالیستی تاکنونی بوده‌ایم و از سوی نمایندگانی از آنها اینجا و آنجا گاه از «حکومت غیرمتمرکز» و گاه حتی از فدرالیسم سخن در میان بوده است. آخرین مورد از این دسته دومی سخنان آقای دکتر مهرآسا، عضو «جبهه ملی ایران» و استاندار کردستان در زمان آقای بنی‌صدر، در برنامه «میزگردی با شما» از تلویزیون «صدای آمریکا» در مناظره با آقای عبدالله مهتدی بود.

این رویکرد جدید را مثبت، اما هنوز متزلزل و ناپیگر و به ویژه نادقیق می‌دانم. هر چند این بحثها یقیناً کمک خواهند نمود گستره انسانها و نیروهای با درک صحیح در ارتباط با این مقوله مهم وسعت باز هم بیشتری یابد. اما زدودن کامل پیشداوریهای موجود در این حوزه نیاز به کار تجربیدی و ترویجی بسیار بیشتر دارد و ما هنوز در ابتدای راه هستیم.

با این وجود نفس مطرح شدن این بحثها صرف نظر از نیت و اهداف اشخاص و نیروهایی که در آنها بطور واقعی و یا ظاهری نوعی تغییر رویکرد به سود فدرالیسم و حقوق ملیتهای ایران دیده می‌شود، خود حکایت از واقعیت‌های انکارناپذیری دارد که از جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره داشت.

- نخست اینکه اکنون دیگر همگان بر این امر واقفند که نظام سیاسی ایران بغایت متمرکز و متمرکزمی‌باشد. این تمرکز شامل قدرت سیاسی، قدرت اقتصادی، دستگاه اداری، قوه قانونگذاری، قوه قضایی، رسانه‌های همگانی، حوزه فرهنگی، نظامی و امنیتی می‌باشد.
- اگر تا دیروز این مسأله بخودی خود موضوع و از نظر بسیاری معضل نبود، امروز هست. آری، این برداشت که دست کم یکی از مشکلات اصلی جامعه و ساختار سیاسی ایران همین امر تمرکز است، دارد فراگیر می‌شود. این تمرکز - دیروز در حکومت شاهنشاهی و در دست شاه و امروز در حکومت اسلامی در دست ولی فقیه - به واقع یکی از موانع اصلی دستیابی ایران به دموکراسی می‌باشد. این درک جدید موجبات پیدایش نطفه‌هایی برای تغییر موضع و رویکرد کنونی در ارتباط با ملیتهای ایران را فراهم آورده است. لذا یقیناً نمی‌توان این تغییر درک و رویکرد را تماماً نتیجه توطئه، ترندهای انتخاباتی و امثالهم دانست، بلکه می‌تواند بخشاً به این امر برگردد که دسته‌ای بطور واقع به این نتیجه رسیده‌اند که خواسته‌های ملیتهای ایران به ویژه در عرصه عدم تمرکز و اعتلای فرهنگ خویش و آموزش زبان مادری بدیهی‌تر از آنند که بتوان آنها را به سبک و سیاق گذشته انکار و به توطئه‌های بیگانه و یا «کشف نخبگان قومی» منتسب نمود.
- البته چنین به نظر می‌رسد که دسته‌ای نیز به این درک رسیده‌اند که ادامه این وضع باعث رشد بیش از پیش کمی و کیفی جنبشهای ملی در مناطقی چون کردستان، آذربایجان، بلوچستان، خوزستان و ترکمن صحرا و توده‌ای شدن شعار رفع ستم ملی و فدرالیسم حتی در بین نیروهای موسوم به «سراسری» شده است و چنانچه این شعارها جانبدارانی در حکومت یا پیرامون حکومت و یا جناح راست اپوزیسیون نداشته باشد و یا بخشی از آنها چون آموزش زبان مادری را دست کم در کلام نپذیرد، دیر یا زود کنترل و هدایت اوضاع را از دست خواهند داد و آن هنگام است که این شعارها دیگر به استقلال و جدایی فرا خواهند روئید. بنابراین دغدغه اصلی این دسته قبل از اینکه احقاق حق و دموکراسی و تبعیض‌زدایی باشد، نگرانی از به خطر افتادن جدی تمامیت ارضی ایران است. این نگرانی آنها به ویژه به سبب عطف جدید برخی محافل بین‌المللی به این مسأله دو چندان شده است. نتیجتاً اینکه برای سرعت بخشیدن به روند راسیونالیسم کنشگران سیاسی و سوق دادن آنها به سمت پذیرش مطالبه فدرالیسم تلاش در راستای بین‌المللی نمودن موضوع تبعیض بر ملیتهای ایران الزامی و سازنده است، همانگونه که بسیج افکار عمومی جهان بر علیه بی‌عدالتی‌های جنسی و طبقاتی امری ضروری و یاری‌دهنده است.

روند خردگرایانه نسبی در ارتباط با دوری جستن برخی افراد و نیروها از ایدئولوژی ناسیونالیسم قومی و مذهبی - صرف نظر از دلایل و انگیزه‌های موجد آن - سمت و سویی درست دارد و در مجموع دال بر حقانیت مطالبات خلقهای تحت ستم ایران و همچنین مشروعیت و مقبولیت فدرالیسم می‌باشد. پیوسته به تعداد افراد و نیروهایی که به این نتیجه می‌رسند که نمی‌توان در جهان حکومتی را با مختصات و تنوع نزدیک به ایران یافت که دموکراتیک باشد، اما فدرال نباشد، افزوده می‌شود. خود این روند افق نوی را برای ایران نوید می‌دهد، ایرانی که در آن حاکمیت ناسیونالیسم قومی و شوونیسم مذهبی کنونی در نهایت چیزی جز حکومت اسلامی ایران با اندیشه‌های نژادپرستانه با تمام عواقب وخیم آن برای مردم ایران و جهان را به ارمغان نیاورده است. در فقدان چنین ایدئولوژی ویرانگری که پایه‌های اصلی آن توسط حکومت رضا شاه ریخته شد جامعه ما نیز به احتمال قریب به یقین ره دیگری می‌پیمود و به هر حال ولی فقیه بر سرنوشته مردمان حاکم نمی‌شد. لذا جا دارد که نه تنها حکومت اسلامی ایران در کلیت خود، بلکه آن بنیاد و دستگاه فکری که چنین حکومتی را میسر نمود و هنوز بستر و شالوده آن است نیز زیر سوال برود. به اعتقاد من اصلی‌ترین اهرم و ابزار و آلترناتیو شالوده‌شکنانه در این ارتباط تقسیم و توزیع قدرت و پایه‌ریزی دموکراسی تسهیمی و توافقی می‌باشد. و تنها فدرالیسم است که متضمن چنین مدلی از دموکراسی می‌باشد. لذا فدرالیسم نه بدیلی برای دموکراسی، بلکه برای تمرکز و ناسیونالیسم قومی - مذهبی حاکم است که دمافزون ترک برمی‌دارد و باید در نهایت بطور قطع از ساختار سیاسی ایران رخت بریندد. برای نیل به این هدف کار تجربیدی و نظری، بحث اثباتی و طرح استدلال و ارائه تجربیات بشریت ترقیخواه در این زمینه از ملزومات است. این روند را باید تعمیق بخشیده و برگشت‌ناپذیر نمود.